
تصویر غرب و غربی‌ها در داستان‌های ایرانی (بعد از انقلاب)*

محمد رضا قانون‌پرور

مهدی نجف‌زاده**



چکیده

بی‌شک، نزاع دائمی محافظان «سنت» و طرفداران «تغییر»، بر تصویر غرب و غربی‌ها در آینه ذهن ایرانیان، همچنان که در داستان ایرانی انعکاس یافته، تأثیرگذار بوده است. در حالی که تصویر منفی غرب در بسیاری از موارد واکنشی به معیار غربی تغییرات، که خطری برای شیوه سنتی زندگی در ایران محسوب می‌شد، بوده است، تصاویر مثبت برخاسته از ذهن کسانی بوده که از بازسازی جامعه با تغییرات و پیشرفت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و تکنولوژیکی دفاع می‌کردند. از این لحاظ، عامل سیاسی

* نوشتار حاضر ترجمه‌ای از فصل ششم کتاب زیر است:

M. R. Ghanonparvar, *In a Persian Mirror: Image of the West and Westerners in Iranian Fiction* (Austin: University of Texas Press, 1993).

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

در همه اشکال آن باید عنصری فرض شود که بر تصور ایرانیان از غرب و غربی‌ها خصوصاً در قرن اخیر تأثیر داشته است.^۱

واکنش نویسندگان در داستان‌هایی از قبیل دلبران تنگستان، دانی جان ناپلئون، مدیر مدرسه، سووشون، ترس و لرز و برج تاریخی تا حد زیادی مبتنی بر حسی از میهن‌پرستی است که نقش ضمنی یا عینی در این داستان‌ها بازی کرده است. در همین حال، داستان فارسی مدرن از همان آغاز، در اواخر قرن نوزدهم، برای نویسندگان راه میان‌بری بوده است برای اعلام نارضایتی خود از دستگاه حکومت و رژیم سیاسی حاکم، رژیمی که از منظر بسیاری از ایرانیان دولتی دست‌آموز و ابزار دست قدرت‌های غربی بوده است.

در طول حیات رژیم پهلوی، بیان آزادانه روابط میان رژیم سیاسی یا دربار سلطنتی و قدرت مسلط غربی امکان‌پذیر نبود. سانسور دولتی، چنین اظهاراتی را در کتب یا هرگونه ابزار ارتباطی عمومی کنترل می‌کرد یا تحت نظر قرار می‌داد.^۲ با وجود این، نقد غرب بدون ارتباط دادن آن به رژیم پهلوی می‌توانست به وفور یافت شود یا حتی گاه‌گاه مورد تصدیق رژیم سیاسی باشد. یک مثال غیرداستانی از نقد سیمای غرب، کتاب احسان نراقی با عنوان غربت غرب است که برای اولین بار، در سال ۱۹۷۴، چاپ شد و تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی چهار بار تجدید چاپ گردید.^۳ در این کتاب، نویسنده که خود زندگی طولانی در غرب را تجربه کرده و تا حدودی با جامعه غربی آشنا است، دیدگاهی بسیار منفی از این جوامع و فرهنگ آنان ارائه می‌کند. او غرب را آن چیزی می‌بیند که از بحران‌های روحی و اجتماعی متعددی رنج می‌برد و برخلاف، برخی از روشنفکران ایرانی پیش از خود که نوعی همگونی کامل ایران با غرب را تجویز می‌کردند، پیشنهاد می‌کند که ایران و دیگر جوامع شرقی از اشتباهات غربی‌ها بیاموزند و «فرهنگ دیگری» را برای آینده بنا نهند.^۴

غربی که نراقی تصویر می‌کند با بحران روبه‌روست؛ زیرا اولاً، با تمرکز بر افزایش تولیدات اقتصادی و رضایت‌مندی از ضروریات‌های مادی زندگی، نیازهای روحی و روانی را فراموش کرده است. در نتیجه، فقدان توجه به زندگی خانوادگی به مشکلاتی از قبیل تنهایی و بی‌کسی و از خودبیگانگی منجر شده است. ثانیاً، غرب در نتیجه اعتماد بیش از حد به فناوری، با بحرانی زیست‌محیطی نیز روبه‌رو است. ثالثاً، فناوری به وضعیتی انجامیده است که آرزوهای انسانی با

محدودیت روبه‌رو گشته و انسان واقعاً به دست خود برده ماشین شده است و نهایتاً، مصرف‌گرایی، دیوان‌سالاری و سیستم‌های مکانیزه، انسان را به موجودی مصلوب الاختیار تبدیل کرده‌اند. ماشین، عدالت، آزادی، دموکراسی و رفاه را تحت کنترل خود در آورده است.^۵

چنین نقدی بر غرب، که اساساً فرهنگی است و به هیچ عنوان جدید نیست، در آثار بسیاری از نویسندگان و متفکران ایرانی، طی قرون نوزدهم و بیستم، مشهود است. شاید برجسته‌ترین و صریح‌اللهجه‌ترین متفکرانی از این نوع، احمد کسروی ۱۹۲۶-۱۹۹۰ باشد، کسی که چندین دهه قبل بر چنین دیدگاهی در نوشته‌ها و سخنرانی‌های جنجالی خود تأکید ورزیده است. در کتابی از وی، با عنوان آیین که در سال ۱۹۳۳ منتشر شد، کسروی اضطراب خود را از موقعیت ترسناکی که بر جهان حکم فرماست بیان می‌دارد و می‌گوید دولت‌هایی که راه اروپا را برای زندگی انتخاب کرده‌اند، نتیجه‌ای شوم در انتظار آنان است. از منظر کسروی، جهانی که اروپاییان خلق کرده‌اند، نمای منظم و سودمند دارد، اما مردمی که در آن زندگی می‌کنند از شادی و آرامش محرومند.^۶ کسروی، نیز همچون نراقی که معتقد است انسان بوده ماشین شده، به طور آشکار بر این موضوع تمرکز می‌کند و اساساً صنعتی شدن غرب را علت عدم توسعه یافتگی و افزایش شکاف میان «دار» و «ندار» در این جوامع در نظر می‌گیرد. همچنین، دل‌نگرانی‌های نراقی نسبت به غرب و عدم توجه غرب به نیازهای روحی و روانی وجودی انسان قبلاً به طور مکرر توسط کسروی مورد تأکید قرار گرفته است. «در حقیقت، آنچه نراقی در کتاب «غربیت غرب» در شکل ستیزهای جامعه‌شناختی و اجتماعی - فرهنگی مطرح می‌سازد، از بسیاری جهات تکرار آن چیزی است که کسروی و دیگران به اشکال متعددی طی بیش از یک قرن بیان کرده‌اند.^۷

آن‌چنان که قبلاً نیز گفته شد، با وجود سانسور در دوران پهلوی، نه تنها با تساهل با اظهارات انتقادی نسبت به غرب برخورد می‌شد، بل که بنا به دلایل و مصلحت‌های سیاسی [انتقادات] گاهی در سمینارها نیز مطرح می‌شد. این مطابق با سیاست حکومت بود که بیان سیمای منفی فرهنگی غرب در داستان فارسی را جایز می‌شمرد و حتی مورد تشویق قرار می‌داد با این شرط که این مسأله شامل نقد مستقیم رژیم سیاسی نباشد.

بسیاری از نویسندگان مخالف رژیم، با ترسیم چهره منفی فرهنگ و ویژگی‌های غربی در آثار خود، در عین حال، رژیم محمدرضا پهلوی که عموماً طرفدار غرب محسوب می‌شد را نیز،

خصوصاً در دو یا سه دهه قبل از وقوع انقلاب اسلامی نقد می‌کردند. با وقوع انقلاب اسلامی (۱۹۷۸-۷۹) و سقوط نظام سلطنتی پهلوی، هیچ مانعی پیش‌روی نویسندگان ایرانی در نوشتن و یا سخن گفتن آزادانه درباره روابط میان رژیم پهلوی و قدرت‌های غربی و حتی معرفی شاه و حکومت وی به عنوان کارگزاران این قدرت‌های غربی در ایران وجود نداشت. شعارهای ضد غربی انقلابیون و دولت انقلابی از همان آغاز دوره اسلامی در ایران پیام روشنی به نویسندگان بود که اکنون آزادانه دیدگاه‌های سیاسی ضد غربی خود را در اشکال داستانی و غیرداستانی بیان کنند و غرب را به واسطه بی‌رحمی رژیم دیکتاتوری سرنگون شده و پلیس مخفی هولناک ساواک، در کنار تهدید ارزش‌های سنتی اسلامی و ایرانی و شیوه زندگی که شاه غرب‌گرا به ارمغان آورده است سرزنش کنند.

یکی از نویسندگانی که از فضای ضد غربی بعد از انقلاب سود جسته و رمان‌هایی نوشت که مخصوصاً به تأثیر مستقیم دولت آمریکا بر ارتش و پلیس مخفی ایران می‌پرداخت، رضا براهنی بود. منتقد ادبی مشهوری که قبل از انقلاب نیز داستان‌ها و اشعاری را چاپ کرد. برای براهنی که در دوران اقامت خود در آمریکا، در دهه ۱۹۷۰، دو کتاب به زبان انگلیسی به چاپ رسانده است، نقد مستقیم رژیم پهلوی و خصوصاً پلیس مخفی ساواک چیز جدیدی نبود.^۸ انقلاب، فرصتی برای وی فراهم کرد تا داستان‌های خود را درباره زندگی روشنفکران ایرانی و مقابله آنان با رژیم پهلوی برای طیف وسیع‌تری از خوانندگان ایرانی بنویسد یا بازنویسی کند و بدان وسیله عمق دخالت قدرت‌های غربی و خصوصاً ایالات متحده را در امور روزمره دولت ایران آشکار سازد. براهنی، قبلاً در رمان *آواز کشتگان*، در سال ۱۹۸۳، اگرچه نویسنده می‌گوید آن را در فاصله بین سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۵ نوشته است - رابطه میان پلیس مخفی ایران و مأموران آمریکایی را مورد بحث قرار داده است.^۹ این رمان، داستان زندگی استاد دانشگاهی به نام «محمود شریفی» است که به دلیل نوشته‌های ضد رژیم خود دستگیر و مورد شکنجه قرار می‌گیرد. در بازجویی ساواک می‌کوشد، بفهمد آیا او نویسنده نامه‌های محرمانه‌ای است که به زبان انگلیسی نوشته شده و به اروپا پست شده است یا خیر، متوجه حضور یک مأمور آمریکایی می‌شویم. «یک متخصص دست‌خط که به خوبی از وحشی‌گری پلیس مخفی ایران آگاه است و در حقیقت به آنان در مقابله با مخالفان سیاسی رژیم کمک می‌کند. براهنی، نیازی ندیده است مشخصات مأمور آمریکایی را

در این داستان به طور کامل بررسی کند. هدف وی، فقط آن است نشان دهد نه تنها آمریکایی‌ها از رفتار خشن دستگاه سری ساواک آگاه هستند، بل که عملاً با آن درگیرند. در رمان بعدی رازهای سرزمین من (۱۹۹۷) براهنی نه تنها به طور کل مداخلات دولت آمریکا در امور ایران و کنترل آن را می‌کاود، بل که فرصتی می‌یابد خصوصیات متنوع آمریکایی‌ها را به خوانندگان خود ارائه کند.^{۱۰}

از لحاظ زمانی، رمان رازهای سرزمین من سال‌های پایانی ۱۹۵۰ تا اوایل دهه هشتاد را دربرمی‌گیرد. مکان نیز شمال غربی استان آذربایجان، نزدیک مرز شوروی است. جایی که ارتش آمریکا و سرویس اطلاعاتی این کشور افراد خود را با هدف زیرنظر گرفتن فعالیت روس‌ها در طول مرز مستقر کرده و ارتش ایران را برای آمادگی در مقابل حمله احتمالی شوروی آموزش می‌دهند. رمان از زبان سوم شخص و همچنین تک‌گویی اول شخص، البته با چند شخصیت مجزا روایت می‌شود. آمریکایی‌های داستان، همگی نظامی و مأموران اطلاعاتی هستند و به همان نحو ایرانیان نیز یا نظامی و یا مأموران اطلاعاتی هستند. داستان، در زمستان و در جاده تبریز - تهران آغاز می‌شود. یک افسر آمریکایی همراه با بلد ایرانی یک کامیون نظامی را می‌راند و به رغم آنکه هشدار داده شده طوفان و بوران سختی در راه است که سفر را کاملاً خطرناک می‌کند، افسر آمریکایی تصمیم به ادامه راه می‌گیرد، چون به مأموران آمریکایی دستور داده‌اند به هیچ عنوان شب را در جاده به سر نبرند. افسر آمریکایی، به زودی، در می‌یابد باید به هشدارها توجه می‌کرد، زیرا مدت زمان زیادی نگذشته، کامیون با طوفان مواجه می‌شود و دو مسافر مجبور می‌شوند شب سرد را در منطقه‌ای دورافتاده بپوشانند.

براهنی، در فصل آغازین رمان، لحن ۱۳۰۰ صفحه بقیه داستان را می‌پروراند و به خوانندگان خود سیماچه‌ای از شخصیت بسیاری از آمریکایی‌هایی که در سرتاسر داستان ظاهر می‌شوند را نشان می‌دهد. برخلاف، بسیاری از نویسندگان ایرانی که آمریکایی‌ها در داستان آنان شخصیت‌های کارتنی دارند و بر پایه ارائه مبهم خود غربی‌ها ترسیم می‌شوند، شخصیت‌های آمریکایی داستان براهنی واقعی‌تر به نظر می‌رسند. با وجود این، این شخصیت‌ها را فراتر از تصویر کلیشه‌ای کلی و متفاوت با آنچه که به «آمریکایی زشت»^(۱۱) معروف است، خلق می‌کند.

دیدگاه ایرانیان نسبت به این شخصیت‌های آمریکایی در رابطه میان راوی و دیویس، سروان آمریکایی که در داستان با عنوان «مردی که نه خوب است و نه بد» توصیف می‌شود، به خوبی هویدا است. در کل، او مردی بزدل است و با ساده‌لوحی پشت سر هم از راوی سؤال می‌پرسد. سئوالات دیویس و جواب‌های راوی نه تنها تصویری را که براهنی قصد دارد در این داستان از آمریکایی ارائه کند، آشکار می‌کند، بل که فضای بی‌اعتمادی و پرتنش را که در طول داستان میان ایرانیان و آمریکایی‌ها وجود دارد نشان می‌دهد.

دیویس، می‌پرسد چرا فاحشه‌های تبریزی به آمریکایی‌ها روی خوش نشان نمی‌دهند. مترجم پاسخ می‌دهد «من چه می‌دانم، تو باید از خودشان بپرسی». او بیش‌تر می‌خواهد بداند چرا آن‌ها میل دارند بیش‌تر با روس‌ها، زمانی که ارتش سرخ تبریز را تصرف کرده بود، بخوابند. او با این جمله سعی می‌کند بعدی سیاسی به دیدگاه‌های فواحش نسبت به آمریکایی‌ها و روس‌ها بدهد. پاسخ مترجم، مزورانه اما آشکار است. «من نظری دارم، اما شما بهتره فاحش‌های تبریزی را شامل جنگ سرد بین دو بلوک غرب و شرق نکنید»^{۱۱}.

مترجم، سپس حدس می‌زند صحبت کردن برخی از سربازان روسی به زبان ترکی و زبان مشترک آنان با فواحش دلیل برخورد بهتر آنان با روس‌ها باشد. واکنش دیویس به شکلی غیرمنتظره مجادله‌آمیز می‌شود:

یا شاید مسأله ملیت، ملت یا مزخرفاتی از این قبیل، وانگهی اگر تو مرا متهم می‌کنی که قانون جنگ سرد را شامل حال فاحشه‌ها می‌کنم، تو هم داری موضوع زبان و ناسیونالیسم را شامل حال این آدم‌ها می‌کنی. به نظر من فاحشه فاحشه است و همیشه هم به فکر یک مرد است نه زبان و ملیتشون^{۱۲}.

مترجم، سپس استدلال می‌کند نژاد و ملیت نقش عمده‌ای را در چنین روابطی ایفاء می‌کند همچنان‌که دیویس اعتراف می‌کند اگر مجبور باشد بین یک فاحشه سیاه و سفید انتخاب کند سفید را انتخاب خواهد کرد. این گفت‌وگو با این اتهام دیویس که مترجم و ایرانیان در کل بند نافشان را در مسکو چال کرده‌اند خاتمه می‌یابد. دفاع مترجم در برابر برجسب کمونیستی خوردن این است که:

در ایران به محض اینکه شخصی بگه از آمریکا یا دولت خوشش نمی‌آد فوراً بهش می‌گویند بند ناف تو را در مسکو چال کرده‌اند. بحث فاحشه‌های تبریز چه ربطی به مسکو دارد. بند ناف مرا در یک جا چال کرده‌اند و آن هم تبریز است.^{۱۴}

در بخش‌های بعدی همین فصل، گفت‌وگوی دیگری بین دیویس و مترجم در می‌گیرد که از طریق آن براهنی سعی می‌کند تصویر «آمریکایی زشت» را پیش‌تر توضیح دهد. در حالی که آنان در میان جاده پوشیده از برف گیر کرده‌اند و خود را بی‌پناه و یاور حس می‌کنند و خصوصاً از گرگی که آن‌ها را تعقیب کرده است ترسیده‌اند، دیویس خاطر نشان می‌کند: در چنین جاهایی است که شخص واقعاً حس می‌کند دور از آمریکاست. یک بار در کره توی سنگر وقتی زخمی شده بودم احساس کردم در آمریکا نیستم و اکنون اینجا نیز همان احساس را دارم.^{۱۵} سپس در پاسخ به مترجم که می‌گوید: نترس ما ایرانیان تعصب کم‌تری از کره‌ای‌ها داریم جواب می‌دهد اشتباه نکن، دست هر کسی که در آسیا یک تفنگ بگذاری، اول کلک آمریکایی را می‌کند. او سپس می‌افزاید: من شک ندارم؛ برق نگاه کره‌ای و خشم نگاه دهاتی ایرانی برای من حکم جوخه اعدام را دارند.^{۱۶} علی‌رغم ترسی که دیویس از غیر غربی‌ها دارد، براهنی سعی می‌کند از او به عنوان یک کلیشه آمریکایی استفاده کند. در سخنان دیویس، آمریکا جایی است که یک آمریکایی آنجا پا می‌گذارد.^{۱۷}

راوی، با طراحی صحنه مواجهه بین این دو شخصیت از دو فرهنگ در مقابل صحنه بی‌رحم طبیعت جایی که آن‌ها کاملاً پرت افتاده‌اند و نشان می‌دهد که گویی به دوران انسان اولیه برگشته‌اند، تفاوت‌های آنان را بازگو می‌کند:

چه چیزی بوده که این دو را از همدیگر جدا می‌کرد. نداشتن یک هویت مشترک، متعلق بودن به دو ملت متفاوت با سوابق و سنت‌های جداگانه؟ ارتشی بودن و غیر ارتشی بودن؟ این واقعیت که مترجم به مردم تحت ستم تعلق دارد و آمریکایی به دولتی سیطره‌جو؟ در برابر این شب هر دو تنها بودند، اما در همان حال در مقابل یکدیگر نیز تنها خود را حس می‌کردند. در چنین وضعی، اختلافات فردی و روانی میان این دو شخص چندان اهمیت نداشت. آنچه آن‌ها را از همدیگر جدا می‌ساخت چیزی وسیع‌تر، عمومی‌تر و جهانی‌تر بود.^{۱۸}

اختلافات میان این دو شخصیت تمایز میان مرز ایرانی «خودی» و آمریکایی «دیگری» است، اگرچه براهنی توجه دارد تا شخصیت‌هایی خنثی در این اپیزود و اپیزودهای دیگر داستان خلق نکند، اما شخصیت این دو نفر و بسیاری از شخصیت‌های داستان که بعداً توصیف می‌شوند، نقش‌های نمادین پیدا می‌کنند. درون این زمینه او تقدیری سمبلیک و فلکوریک برای سروان آمریکایی خلق می‌کند.

هنگامی که مترجم صبح روز بعد از خواب می‌خیزد، چشمان وحشت‌زده گرگی را می‌بیند که در جلو شیشه کامیون می‌درخشد. بعد از بیدار کردن رفیقش، او تلاش می‌کند با شلیک گلوله گرگ را فراری دهد، دیویس مترجم را وادار می‌کند برای کمک آوردن به روستای مجاور برود. به نظر می‌رسد، گرگ برای مترجم تهدیدی به حساب نمی‌آید. ما در می‌یابیم او در حقیقت گرگ افسانه‌ای است که به عنوان «اجنبی‌کش»^(۱) شناخته می‌شود. وقتی او با چند تن از روستاییان بر می‌گردد، درمی‌یابد گرگ دیویس را کشته است. روستاییان به هیچ‌وجه تعجب‌زده نمی‌شوند، زیرا این حیوان وحشی خارجی‌ان دیگری از جمله یک قزاق روسی و کلنل انگلیسی را قبلاً کشته بود. دلیل این پدیده عجیب به وسیله یک روستایی پیر توضیح داده می‌شود «هر وقت ما بیچاره شویم و کاری از هیچ کدام ما ساخته نباشد رگ غیرت «اجنبی‌کش» می‌جنبد».^{۱۹}

اپیزود اول رازهای سرزمین من، آن‌طور که در بالا گفته شد آهنگ بقیه داستان را مشخص می‌سازد. وجوه مختلف شخصیت دیویس و همچنین روابط او با ایرانیان و دیدگاه آنان نسبت به آمریکایی‌ها در فصول و اپیزودهای بعدی داستان نمایان می‌شود. در یکی از فصول، کاپیتان کراسلی^(۲) یک مشاور ارشد نظامی آمریکایی در ایران تصویری توسعه‌یافته از «آمریکایی زشت» است، خصوصاً در روابط خود با یکی از کارمندان ایرانی به نام سرهنگ جزایری. در مقابل، سرهنگ جزایری مردی بزدل، کوتاه‌قد و ژولیده است. کاپیتان کراسلی مردی است بلندمدت، قوی‌جثه که صورت سفید و سرخش تصویری از یک شهروند آمریکایی تمام‌عیار است. کسی که خوش‌بین است و با صورتی اصلاح‌کرده و گرم‌زده صورت برق‌انداخته‌اش را در معرض دید سرهنگ، افراد نظامی ایرانی و مردم شهر قرار داده است.^{۲۰} تنشی غیرکلامی بین این دو مرد رخ می‌دهد که دو فرهنگ با دو شیوه زندگی متفاوت را از آنان ارائه می‌کند. دل‌بستگی‌های سرهنگ

ایرانی در پرنده دوستی، کبوتربازی و قناری و گریه، تریاک‌کشی و تفکرات رمزآلود او خوابیده است.

او معمولاً صورتش را اصلاح نمی‌کند. چیزی که سرهنگ کراسلی را آشکارا ناراحت می‌کند و موجب رویارویی آن دو می‌شود. سرهنگ آمریکایی، در هر فرصتی از کارمند ایرانی به واسطه نتراشیدن صورت خود انتقاد می‌کند و سرهنگ ایرانی معتقد است، اگرچه آمریکا هرگز ایران را اشغال نکرده است، اما آن‌ها هیچ زمانی بدون احساس اشغال توسط دیگر کشورها زندگی نکرده‌اند، آمال خود را پیش می‌کشد و کینه خود را از اشغال کردن، تحت انقیاد در آوردن استعمار و کودتای آن‌ها و ظهور نژاد مسلط، از طریق نتراشیدن ریش خود آشکار می‌سازد^{۲۱}. رفتار فروتنانه کاپیتان آمریکایی همراه با حس خودبزرگ‌بینی او، با افتخار جریحه‌دار شده کلنل ایرانی و حس زبردستی او سرانجام تصادم پیدا می‌کند و منفجر می‌شود. گروهی از سربازان که شاهد رابطه این دو هستند، نه همچون گرگ در فصل پیشین بل که با تأکید ضمنی سرهنگ ایرانی، کاپیتان آمریکایی را می‌کشند. به تلافی قتل کاپیتان آمریکایی، کراسلی، بیش از دوازده مرد نظامی ایرانی از جمله سرهنگ جزایری اعدام می‌شوند.

در سیمای کاپیتان کراسلی، براهنی تصویری بسیار مشکوک از شخصیت آمریکایی ترسیم می‌کند که بیش‌تر تداعی‌کننده تصویر متداول سربازان آمریکایی در جنگ ویتنام است، کسی که بی‌رحم، نژادپرست و بی‌احساس است و از اختلالات روانی رنج می‌برد. افزون بر این، او با عذاب وجدان روبه‌روست. کاپیتان کراسلی، به عنوان تجسمی از صفات نژادپرستی، منازعه و شقاوت ظاهر می‌شود که تنفر از آمریکایی‌ها را آرام در قلب قربانیان آنان بر می‌انگیزاند. سرهنگ ایرانی، شک ندارد کاپیتان، آمریکا را به این قصد ترک کرده است تا آمال و آرزوهای خود را بر دیگران تحمیل کند^{۲۲} برای سرهنگ کسی که مطمئناً درباره دموکراسی آمریکا و عقاید مذهبی اغلب آمریکاییان مطالعه کرده است نه تنها زندگی کاپیتان را با همه آمال و عقاید خود در تضاد نمی‌بیند، بل که از طریق کاپیتان، خدای آمریکایی را متجاوز به «عدالت ازلی»^(۱) می‌یابد^{۲۳}.

براهنی، شواهد کافی در توصیف خود از کاپیتان کراسلی ارائه می‌کند تا سیمایی که توسط سرهنگ و دیگر شخصیت‌های ایرانی داستان و به همان نحو خوانندگان خود ترسیم می‌شود را

توجیه پذیر کند. کاپیتان کراسلی، ذاتاً جابر است، حتی در برخورد با فواحش که به هر شهری که در استان سفر می‌کند می‌خواهد آن‌ها را همراه خود داشته باشد. به عقیده او، دولت ایران همه هزینه‌های وی را می‌پردازد حتی پول فاحشه‌ها را. برای اینکه او می‌تواند ارتش ایران را آموزش دهد تا مانع از دست یافتن همسایه شمالی کمونیستی ایران به خلیج فارس شود. او سیاست خارجی آمریکا را برای مترجم خود شرح می‌دهد با این عبارت که اگر آمریکایی‌ها ایرانیان را برای دفاع از خود آماده نمی‌کردند:

جنگ در می‌گرفت، روس‌ها یک روزه به تهران می‌آمدند، چند روز بعد به خوزستان و خلیج فارس می‌رسیدند و نام خلیج فارس را به دریاچه لنین تغییر می‌دادند، روس‌ها همواره خواسته‌اند به آب‌های گرم دسترسی داشته باشند. شما نمی‌توانید آن‌ها را به خاطر این مسأله سرزنش کنید تمام کشورها در نیمکره شمالی دلشان می‌خواهد تا به مناطق گرم‌سیری دست یابند. ما هم داریم می‌گوییم می‌رویم جنوب. ما تمام آمریکای جنوبی و مرکزی را می‌خواهیم. از زمان پتر کبیر، روس‌ها هم می‌خواهند برسند به آب‌های گرم. چندی بود که آن‌ها سردشان بود. بعد از انقلاب بلشویکی هم سردشان است حتی بیش‌تر از قبل. آن‌ها آب‌های گرم را می‌خواهند و آنوقت همه نفت ایران و کشورهای عربی را بالا می‌کشیدند. آنوقت می‌دانی چه می‌شود؟ جهان سرد و تاریک می‌شود. در عرض چند سال تمدن اروپا برهوت می‌شود.^{۲۲}

وقتی کاپیتان کراسلی تصویر منفی خود از آمریکا را در این داستان ارائه می‌کند، براهنی ما را وامی‌دارد نگاهی کوتاه به تصویر کلیشه‌ای دیگری از آمریکایی‌ها بیندازیم: کاپیتان داگلاس افسر ذخیره‌ای که حرفه غیرنظامی او تدریس ادبیات است. برخلاف کراسلی، کاپیتان داگلاس تنفر خود را از فرهنگ آمریکایی و اروپایی با همه نهادهای آنان اظهار می‌دارد. به عبارت دیگر، او شیفته ایرانیان و خصوصاً مردم تبریز است آن هم به دلیل شیوه زندگی قدیمی و مقدس‌گونه آنان.

زندگی شما تبریزی‌ها ابتدایی است. اخلاقیات شما همان اخلاقیات عهد عتیق است. اگرچه زندگی شما اسلامی است، در هر گوشه از آذربایجان حالاتی می‌بینم روابطی می‌بینم که مرا

بیش تر یاد تورات می‌اندازد. قیافه پیرمردان بادآور نوح، ابراهیم، موسی، یعقوب و دانیال نبی است. زنان شما در کنار رودها وقتی که نشسته‌اند و رخت می‌شویند و بچه‌ها با آن مف‌های آویزان با آن شکم‌های برآمده و با آن چشم‌های میشی مقدس هستند. فقر هست. تراخم هست و قطعاً دزدی، جنایت و اتحراف هم هست. اما دخترهایی که با آن چشمان عسلی و مپشی در مهاباد، اردبیل، زنجان و جلفا کوزه‌های آب بر دوش گرفته‌اند و دارند از چشمه آب می‌کشند و می‌برند، همچون زنان بهشتی پیامبر در عهد عتیق هستند.^{۲۵}

برای مترجم ایرانی که به وعظ‌های داگلاس گوش می‌دهد، او روی دیگر سکه کراسلی است. پاسخی که مترجم ایرانی می‌دهد اعتقاد نویسنده کتاب را بازگو می‌کند:

شما یک آمریکایی رماتیک هستید. در حال فرار از زمانه خود به زمانه ما و از زمانه ما به یک زمانه دیگر، به عهد بوق تاریخ. مردم اینجا هم مثل هر جای دیگر پوست، استخوان، گوشت، مغز، غریزه و فکر دارند. شما آمریکایی‌ها در جور به مردم نگاه می‌کنید. یکی مثل سروان کراسلی است که فکر می‌کند همه چیز و همه کس وسیله است تا او رضایت‌خاطر پیدا کند و دیگری شما که به دلیل رنجش از تمدن خودش ما را به صورت محبوب ایده‌آل خود در می‌آورد و دخترهای بیچاره ما را که به دلیل نبودن آب لوله‌کشی باید از دو فرسخی آب آشامیدنی به خانه ببرند به صورت زن‌های آیتده پیامبران یهود می‌بیند. یکی می‌کشد تا زنده بماند آن دیگری، یعنی شما طوری طرف را بغل می‌کند که طرف از زیادی نزدیکی و عشق خفه می‌شود و یا به موجود دیگری تبدیل می‌شود.^{۲۶}

داگلاس‌های رمان براهنی، به هر حال اندکند. تنها یک مثال قابل ذکر دیگر، بعدها در داستان ظاهر می‌شود. طی انقلاب وقتی شاه از ایران می‌رود یک آمریکایی در میان جمعیت فریاد می‌زند «مرگ بر شاه» و مردم برایش هورا می‌کشند، می‌بوسندش و او را در تظاهرات روی دوش‌های خود می‌گیرند. به عبارت دیگر، تصویر کراسلی بر رمان غلبه دارد. مهم‌ترین این نقش‌ها «بالتیمور» است. یک مأمور مخفی خونسرد که متصدی محاکمه و اعدام قاتلان کراسلی است. برای سال‌های متمادی در کنترل و پالایش ارتش ایران و پلیس مخفی نقش داشته و ایرانیان را به جاسوسی برای آمریکا عضوگیری می‌کند. رابطه وی با یک ژنرال با نفوذ ایرانی و

زنش معنایی سمبلیک در داستان پیدا می‌کند. ژنرال که نمی‌تواند بچه‌دار شود از بالتیمور می‌خواهد با زنش عشق‌بازی کند - آرزو دارد از یک آمریکایی بچه داشته باشد - و با خودش نیز رابطه عشقی برقرار کند. ژنرال کسی است که چنین رابطه‌ای را با مردان بی‌شماری داشته است. سرانجام عشق سه‌گانه میان بالتیمور، ژنرال و زن او آن‌طور که بالتیمور می‌نویسد به مثابه «روابط گرم میان آمریکایی‌ها و ارتش شاه» نمایش داده می‌شود.^{۲۷} روابط میان سرویس جاسوسی و ارتش ایالات متحده با ارتش و سرویس‌های جاسوسی ایران و به همان نحو نفوذ و کنترل آمریکا بر شاه و دولت وی موضوع اولیه بقیه داستان براهنی می‌شود که تا انقلاب اسلامی و حتی بعد از آن ادامه پیدا می‌کند. اغلب ایرانیانی که به آمریکایی خدمت می‌کنند به طرق گوناگون تنبیه می‌شوند، زیرا مهم‌ترین بازیگران آمریکایی‌ها در داستان هستند. بعدها بالتیمور را در دوره بعد از جنگ ویتنام می‌بینیم که بعد از دیوانه شدن می‌میرد. ژنرال ایرانی توسط یکی از قربانیان خود یعنی برادر زن خویش که جاسوس آمریکایی‌ها شده و فعالیت خود را مدت زمانی بعد از انقلاب نیز ادامه می‌دهد به قتل می‌رسد. سرانجام، زن ژنرال و برادرش توسط دولت انقلابی دستگیر و به قتل می‌رسند.

آمریکا و آمریکاییان در رمان براهنی، به عنوان قدرت امپریالیستی و کارگزاران آن معرفی می‌شوند. کسانی که از هرگونه رفتار انسانی در روابط خود با قربانیان تهی به نظر می‌رسند. آمریکای براهنی دولت آمریکاست و مردم آمریکا صرفاً ابزار آن دولت به حساب می‌آیند. براهنی، در تلاش برای نشان دادن دخالت آمریکا در ایران و کنترل آن‌ها بر دولت ایران، بی‌تردید، از همان عقایدی سود می‌جوید که در بسیاری از کشورهای بعد از دوران جنگ ویتنام رواج داشت. این عقاید در ایران در فضای ضد آمریکایی انقلاب اسلامی جان گرفت. در یک سطح ارائه چنین تصویر تک بعدی از آمریکا و آمریکاییان عمدی است و توسط دیدگاه‌های سیاسی نویسندگان و هموطنان آنان که زندگی در حکومت دیکتاتوری را تجربه کرده‌اند برانگیخته شده است. دیکتاتوری که این نویسندگان گناه آن را متوجه غربی‌ها و خصوصاً آمریکایی‌ها می‌کنند.

از برخی جهات، براهنی علی‌رغم اینکه تجربه‌اشنایی نزدیکی با غرب و فهم آن را داشته ممکن است در ارائه دیدگاه کلیشه‌ای از آمریکا از روی سادگی عمل کرده باشد. اما این مسأله را

نیز باید در نظر داشت که چنین سیماچه‌ای ممکن است آگاهانه و در خدمت اهداف سیاسی قرار گرفته باشد و از همین رو، ضرورتاً سیاه و سفید و یا خیر و شر است.

در سطح دیگر، رمان‌هایی از قبیل رازهای سرزمین من اهداف «درمانی»^(۱) را دنبال می‌کنند. احساساتی که در طی دوران رژیم پهلوی سرکوب می‌شد، خصوصاً بعد از سقوط دولت مصدق، در سال ۱۹۵۳، ناگهان با انقلاب اسلامی آزاد گردید. توده‌های ایرانی در خیابان‌ها این احساسات را از طریق شعار مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم این کشور بیان می‌کردند.

«شیطان بزرگ»، تعبیری بود که توده و رهبر انقلاب در مورد آمریکا به کار می‌بردند و جوانان پرشور هواخواه آنان با تصرف سفارت آمریکا در تهران و لانه جاسوسی نامیدن سفارت و دیپلمات‌ها، احساسات ضد آمریکایی خود را ابراز می‌داشتند. برای نویسندگان داستان، این احساسات که برای دهه‌ها محبوس شده بود در شکل تصاویر خیالی و داستانی از آمریکا و آمریکاییان سر برآورد. اما تنها براهنی و دیگر نویسندگان ایرانی که در ایران زندگی کرده و توسط فضای انقلابی لگدمال شده‌اند تصویری از آمریکا به عنوان یک قدرت امپریالیستی و بی‌رحم و آمریکاییان به مثابه کارگزاران آن ترسیم نمی‌کنند.

منوچهر پروین، که بیش‌تر عمر خود را در آمریکا سپری کرده، در اولین داستان خود با نام برای انقلاب من گریه کن، ایران^(۲) شخصیت‌ها و موقعیت‌هایی را خلق می‌کند که یادآور داستان‌های براهنی است.^{۲۸} برای انقلاب من گریه کن، ایران که به انگلیسی و برای خوانندگان آمریکایی نوشته شده، داستان فعالیت‌های ضد پهلوی دانشجویان ایرانی در ایالات متحده است و زمانی را دربرمی‌گیرد که رمان براهنی در آن اتفاق می‌افتد. یعنی حدود دو یا سه دهه قبل از انقلاب اسلامی. ده رمان پروین، همانند داستان براهنی برای نویسنده و بسیاری از ایرانیان هم‌عصر و همفکر وی خصوصاً دانشجویان فعال سیاسی ایرانی که در خارج و آمریکا و اروپا زندگی کرده‌اند درمانی شناختی است.

اگرچه شخصیت‌پردازی‌های وی از اشخاص آمریکایی حاضر در رمان ممکن است کلیشه‌ای باشد، پروین همه شخصیت‌های غربی خود را اهریمن خلق نمی‌کند. تصویر آمریکایی‌هایی که در این رمان ظاهر می‌شود اساساً متفاوت از آن‌هایی هستند که در رمان رازهای سرزمین من

وجود دارند. داستان از منظر «پروفسور پیروز» یک ایرانی که در ایالات متحده برای سال‌های متعددی کار و زندگی کرده روایت می‌شود. داستان حول زندگی علی، سارا و اریک دور می‌زند. علی قهرمان داستان یک انقلابی عاشق‌پیشه است، عاشق سارا، سارا، دانشجوی بورسیه دانشگاه کلمبیا است. دوست مشترک هم‌دانشکده‌ای آن‌ها اریک ضد قهرمان داستان است که به نفع دولت، تظاهرات ضد انقلابی در دانشگاه را رهبری می‌کند و بعد از تحصیل جاسوس سیا می‌شود. سارا، از علی آبتن می‌شود. علی که از این وضع سارا خبر ندارد به ایران برمی‌گردد تا با رژیم شاه مبارزه کند. اریک، که او نیز دل‌بستگی‌هایی به سارا دارد به وی پیشنهاد ازدواج می‌دهد، سارا ناگزیر می‌پذیرد. چند سال بعد، طی دوران انقلابی، اریک، سارا و پسرش در ایران هستند. اریک، رئیس دفتر سیا در ایران شده و برای سرکوبی گروه‌های ضد حکومت که علی در میان آنان نقش عمده‌ای دارد با مأموران ساواک همکاری می‌کند.

تقدیر ضد قهرمان آمریکایی در رمان پروین بی‌شبهت به تقدیر شخصیت‌های رمان براهنی نیست. مجازاتی که پروین برای اریک در نظر می‌گیرد خودکشی است. علی نیز کشته می‌شود، اما نه توسط رژیم شاه، بل که توسط رژیم اسلامی. سارا که اکنون توسط اریک متوجه از خودگذشتگی و ایثار علی شده است فرصت می‌یابد از بی‌نظمی فضای انقلابی فرار کند و با پسر خود به ایالات متحده برگردد.

در ادامه داستان، پروین بدون شرم‌ساری توضیح می‌دهد شخصیت‌های این رمان نماینده خودشان هستند. اگرچه ممکن است نمادین نیز باشند. در حالی که علی یک نوع پرست ناشناخته انقلابی معرفی می‌شود، سارا سمبل آن بخش آمریکاست که نسبت به دانستن حساس است و می‌خواهد یاد بگیرد. اریک، سمبل آن قسمت از آمریکا است که ایالات متحده را همواره بر راه صواب می‌داند و معتقد است باید درست ساخته شود. افزون بر این، سیا سمبل نیروی تاریکی است که واقعاً بر کل دنیای آزاد نظارت دارد.^{۲۹}

بیان آزادانه ارتباط میان رژیم پهلوی و قدرت‌های غربی در داستان‌های انتشار یافته بعد از انقلاب راه خود را حتی به درون داستان‌هایی می‌گشاید که به طریقی غیرسیاسی بوده‌اند یا حداقل به سیاست‌های بین‌المللی ارتباطی نداشته‌اند. رقص رنج (۱۹۸۱) نوشته خسرو نسیمی داستان خانواده کشاورز کوچکی است که توسط خان بی‌رحم از زمین و آبادی رانده می‌شود.^{۳۰}

تقدیر تراژدیک این خانواده نه تنها تقصیر برنامه اصلاحات ارضی شاه و دولت وی است، بل که به همان میزان قدرت‌های غربی نیز در این ماجرا مقصرند. بعد از آنکه خانواده رحمان، کشاورز سخت‌کوش، مجبور می‌شود به شهر مهاجرت کند از هم می‌گسلد، زن وی فاحشه می‌شود و خود وی نیز بعد از سال‌ها انجام شغل سخت و طاقت‌فرسا در هنگامه خیزش اسلامی به گروه انقلابی می‌پیوندد.

حلقه اتصال میان این تراژدی فردی و داستان امپریالیست‌های غربی، حتی قبل از آغاز داستان برای خواننده توضیح داده می‌شود. در مقدمه‌ای که توسط نویسنده و مترجم برجسته «محمد قاضی» نوشته شده می‌خوانیم:

رژیم فاشیستی سلطنت پهلوی طی حکمرانی استبدادی پنجاه و پنج ساله خود مسئول همه ناعدالتی‌ها به ملت و ازهم‌پاشیدگی بسیاری از خانواده‌ها بود. رضاخان (رضاشاه) کسی که مأمور اجرای سیاست‌های دولت استعماری بریتانیای کبیر بود، نه تنها همه آزادی‌خواهان، میهن‌پرستان و روشنفکران دلسوز سرزمین‌مان را در سیاه‌چال‌های زندان قصر و تبعیدگاه‌های مرگ، جایی که با باید می‌پوسیدند و یا کشته می‌شدند به بند کشید، و نه تنها زبان‌هایشان را می‌برید و پاهایشان را می‌شکست، بل که به غصب سرزمین مردم پرداخت و نقشه کشید تا همه سرزمین‌های کشاورزی و دیگر املاک را در سرتاسر ایران از آن خود کند. اما نسیم آزادی که با طرفان جنگ جهانی دوم و زیدن گرفت به وی اجازه نداد نقشه‌های شوم خود را به سرانجام برساند و آن را کامل کند و بوی را برانداخت.

به هر حال، امپریالیسم (غرب) بی‌کار ننشسته و نخواهد نشست. او همواره تشنه خون کارگران و رنج‌کشیدگان کل عالم است. وارث امپریالیسم، آمریکای جهان‌خوار، پسر وی محمدرضا را (بر ایران) تحمیل کرده تا بر زندگی و دارایی‌های مردمان رنج‌کشیده و تحت ستم ما حکم‌روایی کند.^{۳۱}

در ادامه، قاضی نشان می‌دهد برنامه اصلاحات ارضی محمدرضا پهلوی صرفاً یک نقشه تبلیغی برای غارت رژیم بود که منجر به ازهم‌پاشیدگی خانواده‌ها و مزارع و وابستگی مردم به امپریالیسم آمریکا و دست‌نشانده وی حتی برای گندم و نان روزمره گردید.^{۳۲}

سایه قاضی که از طریق این مقدمه بر داستان غلبه یافته است خواننده داستان را به این سمت می‌کشاند که در تقدیر تراژدیک خانواده رحمان نه تنها شاه تقصیر دارد، بل که امپریالیسم آمریکا نیز غیرمستقیم مقصر است. اگرچه داستان نسیمی به خودی خود تعابیر بسیار کمی درباره چنین احساساتی در خود نهفته دارد. در صفحات پایانی رمان، وقتی یکی دیگر از انقلابیون از رحمان می‌پرسد آیا او از قبیله بختیاری است (اشاره به اینکه او دارای جوهره‌ای آزادی و رها است) پاسخ رحمان به طور روشن سایه امپریالیستی غرب را مکشوف می‌کند که همتراز دیدگاه‌هایی است که قاضی بیان می‌دارد. چنان‌که گویی رمان بعد از نگارش مقدمه نوشته شده است و رمان‌نویس فرصت یافته است آزادانه چنین عقایدی را از طریق قهرمان داستان خود بیان کند. رحمان در پاسخ به دوست خود آه می‌کشد و می‌گوید:

دیگر هیچ مرد بختیاری زنده نمانده است. همه آن‌ها اخته شده‌اند. یا توسط انگلیسی یا به دست آمریکایی‌ها. حالا دیگر من نخواهم با برای شرکت نفت کار کنند یا ساواکی.^{۳۳}

غرب و رژیم شاه، به عنوان نیروهای سرکوب‌گر در مقابل انقلابیون شورشی از همدیگر غیرقابل تمیز می‌شوند. شعارهای انقلابی علیه این نیروها اغلب آمیخته است و از یک سینه بیرون می‌آید. در مجموعه کوچکی از داستان‌های کوتاه با نام برگ‌هایی از فصل خون نوشته فرامرز طالبی که وقایع‌نگاری زندگی و فعالیت دانشجویان طی دوران انقلابی است، دانشجویان در حال شعار دادن هستند و یا عباراتی را که می‌شنوند تکرار می‌کنند. عبارتی که در آن آمریکا و شاه یا رژیم شاه مترادف هستند و یا حداقل با همان لحن مورد لعن و نفرین قرار می‌گیرند:

اکبر دیگر به کار فکر نمی‌کرد. به وضعیت بد خانه نمی‌اندیشید. اکنون حتی سفره خالی شام را می‌توانست تحمل کند. او به نظاهرات خیابان (می‌اندیشید) به شعارهایی که با مشت‌های گره‌کرده علیه شاه می‌داد. شعار علیه سربازان شاه و آمریکا.^{۳۴}

در شعار دیگری، صفتی که برای توصیف شاه به کار می‌رود، بر این نکته تأکید می‌کند شاه و آمریکا یکی و از یک چیز هستند. شاه آمریکایی اعدام باید گردد و شعار دیگر: ارتش تو از آن مایی نه از آن آمریکا^{۳۵} در یک جشن اعانه که دانشجویان در آن شرکت کرده‌اند همان‌طور که یکی از آن‌ها توضیح می‌دهد، تصویر خصومت‌آمیز شاه و آمریکا بدین قرار توصیف می‌شود:

در این اعانه‌ها می‌خواستیم به مردم بگوییم رژیم شاه آنقدر به ایالات متحده وابسته است که نه تنها باید شاه را ساقط کنیم، بل که باید از دست آمریکا نیز خلاص شویم. از همین رو، آن‌ها روی دیوارها می‌نوشتند: بگو مرگ بر شاه، بگو مرگ بر آمریکای خون‌خوار حامی شاه.^{۳۶}

وقایع‌نگاری کوتاه‌طالبی از انقلاب با شعارهای ضد شاه و ضد آمریکایی به نوبه خود جزوه انقلابی دیگری است از شعارهای انقلابی که در اوج فضای ضد آمریکایی، در اوایل دهه ۱۹۸۰، در ایران نوشته شده است. به عبارت دیگر، این کتاب از یک‌سو، به عنوان طرحی در خدمت انقلاب عمل می‌کند و از سوی دیگر، اتفاقات رخ داده را ضبط و ثبت می‌کند. این ابراد متوجه نویسنده است که داستان‌های وی وقایع‌نگاری تاریخی نیز به شمار می‌روند. از این رو، آمریکایی که در داستان‌های این مجموعه تصویر می‌شود آمریکای شعارهای انقلابی اسلامی است. این آمریکایی است که در کتاب «انقلاب» علی‌کمالی نیز یافت می‌شود.^{۳۷}

کتاب انقلاب چاپ شده در سال ۱۹۷۹ از سوی نویسنده آن به عنوان «تاریخ شفاهی انقلاب تا اواسط ماه مه ۱۹۷۹» توصیف شده است. نویسنده، اساساً شعارها، اشعار، لطیفه‌ها و سروده‌هایی را جمع‌آوری کرده است که در خیابان‌ها شنیده می‌شد یا بر روی پلاکاردهایی که انقلابیون حمل می‌کردند و یا بر روی دیوارها، نوشته می‌شدند.^{۳۸} در حقیقت، در هر صفحه این مجموعه ۵۰۰ صفحه‌ای چه در شعارها و سروده‌هایی ضد شاه و رژیم او و چه در حمایت از آیه‌الله خمینی و انقلاب، اشارات تحقیرآمیزی درباره ایالات متحده و گاه دیگر قدرت‌های غربی وجود دارد. تصویر آمریکا و غرب که در عبارات ظاهر می‌شود، آن دشمن فرضی و خیالی و نیروی اهریمنی است که از رژیم دیکتاتوری شاه و پلیس مخفی ساواک او حمایت می‌کند.

تأثیر چنین انتزاعی؛ یعنی تصویر منفی غرب، بر اکثریت توده مردم ایران آنقدر قدرتمند و پرنفوذ است که کم‌تر فرصتی برای نویسنده - خصوصاً کسانی که با مسیر کلی انقلاب این همانی دارند و بنابراین، نسبت به احساسات مردمی حساسیت بیش‌تری نشان می‌دهند - باقی می‌گذارد تا از اینکه به عنوان یکی از قربانیان آن به حساب آید و یا این تصور را در داستان‌های خود باز تولید کند بگریزد. با وجود این، نویسندگانی وجود دارند که فضای ضد غربی غالب را واقعاً

قبول ندارند و احتیاط بیش‌تری در ارائه شخصیت‌های غرب و غربی از خود نشان می‌دهند. مهشید امیرشاهی، به چنین گروهی از نویسندگان ایرانی تعلق دارد.

داستان در حضر (۱۹۸۷) نیز، یکی از وقایع‌نگاری‌های انقلاب اسلامی است^{۳۸} و از نگاه زنی روایت می‌شود که ذاتاً درباره احساس علاقه خود به انقلاب کاملاً مطمئن نیست و سرانجام حادثه‌ای او را از انقلاب متنفر می‌کند. کسانی که او با آن‌ها معاشرت دارد، چندان علاقه‌ای به شرکت در تظاهرات ندارند. آن‌ها عموماً ایرانیان تحصیل‌کرده بوده و این دیدگاه را دارند که «بگذار ببینیم چه می‌شود». امیرشاهی آشکارا با شعارهای ضد غربی انقلاب مخالف است و در رمان در حضر از اشارات منفی درباره غرب که بر جریان گروه‌های انقلابی سیطره دارد اجتناب می‌ورزد. شخصیت‌های غربی که در رمان او ظاهر می‌شوند نه به عنوان مأموران یا سمبل‌های امپریالیسم غربی معرفی می‌شوند و نه حس «دیگر بودگی» را که در آثار داستانی بسیاری از ایرانی‌ها شاهد آن هستیم انعکاس می‌دهند. آن‌ها شخصیت‌های ساده‌ای هستند که از روی اتفاق غربی از کار در آمده‌اند. در این دیدگاه، آشنایی نزدیک امیرشاهی با غرب، بدون تردید نقش عمده‌ای ایفاء می‌کند.^{۳۹}

او از توصیف کلیشه‌ای شخصیت‌های غربی حتی در شرح‌های بسیار کوتاهی که در رمان خود ارائه می‌کند اجتناب می‌ورزد. این به آن معنا نیست که می‌خواهد فقط جنبه‌های مثبت این شخصیت‌ها را ترسیم کند، بل که برعکس، در بسیاری از لحظات داستان، شخصیت‌های غربی به واسطه مسائلی که امیرشاهی نسبت به آن‌ها آگاهی دارد، مورد هجوهای زننده‌ای قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، وقتی یک گوینده رادیویی بی‌بی‌سی از شاه بدون عنوان تشریفاتی آن (اعلیحضرت) نام می‌برد، راوی به طور طنزآمیزی خاطر نشان می‌سازد به واسطه همین اقدام همه به او به چشم یک قهرمان خواهند نگرست.^{۴۰}

بعداً راوی، طنز خود را با زیرکی به زنی که تازه به ایران آمده است برمی‌گرداند. او همانند بسیاری از گزارش‌گران غربی فرانسوی جدیدی که به ایران فرستاده می‌شوند، هنوز به ایران نیامده متخصص امور ایران می‌شود! راوی در خصوص گفت‌وگویی که میان او و زن فرانسوی انجام شده گزارش می‌دهد:

کلودین^(۱) به سمت من بر می‌گردد و می‌گوید: من (نگارش) کتاب جدیدم را شروع کرده‌ام. من می‌پرسم: نمی‌دونستم شما کتاب نوشته‌اید درباره چی هست؟
- درباره وضعیت ایران، شما می‌توانید بگویید تاریخ ایران البته با کمک ژان‌ژاک^(۲)
من با خنده جواب دادم: حتماً همان زمانی که از هواپیما پیاده می‌شدید!
ژان‌ژاک جواب می‌دهد: منظورت از این حرف چیه؟! کلودین قبلاً دو ماه ایران بوده درسته؟
کلودین تصدیق می‌کند.

- و خود من هم برای بیست - سی روز اینجا بوده‌ام.
من فقط با حبرت ابروی بالا می‌اندازم. ژان‌ژاک یا متوجه نمی‌شود و یا اینکه اشاره من را به علامت تحسین تفسیر می‌کند، چرا که همچنان شایعات نیمه واقعی یا بی‌پایه گذشته و حال را به عنوان واقعیت‌های مسلم تاریخی پشت سر هم تحویل من می‌دهد.^{۲۱}

در یکی از اشارات جزئی، امیرشاهی به احساسات ضد آمریکایی انقلابیون توجه نشان می‌دهد. دیدگاه وی یک بار دیگر هجوآمیز می‌شود. در گزارشی درباره اشغال و چپاول کاخ‌های شاه توسط انقلابیون جوان، یک شاهد عینی واقعه، آنچه را اتفاق افتاده است این‌گونه برای راوی توصیف می‌کند:

بله، امروز آن‌ها هرچه اینجا بود را چپاول کردند، وقتی که داخل کاخ‌ها هجوم بردند، یک کلاغ بخت برگشته که راه خود را گم کرده بود از پنجره شکسته به داخل ساختمان پرید. یکی از انقلابیونی که تنگ در دست داشت شروع به تیراندازی به سمت کلاغ کرد. وقتی ازش پرسیدند چکار می‌کند جواب داد: این یک عقاب آمریکایی است و باید از بین برود.^{۲۲}

سمبولیسم سیاسی، ضد آمریکایی و در کل تصاویر ضد غربی طی انقلاب اسلامی ایران آن قدر قدرتمند هستند که حتی دیدگاه نویسندگانی که تنها جنبه‌های زیباشناختی غیرسیاسی یا صرفاً موضوعات اجتماعی را در آثار خود لحاظ می‌کنند، تحت تأثیر قرار می‌دهد. یکی از این نویسندگان، منیرو روانی پور نویسنده داستان تجربی اهل غرق است که تاریخ مختصر یک جامعه کوچک و دورافتاده در جنوب ایران را مورد بحث قرار می‌دهد.^{۲۳} برحسب موضوع، معیار

و رهیافت، رمان روانی‌پور با جریان اصلی داستان‌نویسی در فضای انقلابی و جنگ در ایران در زمان چاپ کتاب همخوانی ندارد. شاید به همین دلیل وقتی، در زمستان ۱۹۹۰-۱۹۸۹، این کتاب به بازار آمد مورد توجه منتقدان قرار گرفت و او را به عنوان یکی از نویسندگان داستانی برجسته دوران بعد از انقلاب در کشور مطرح کرد.^{۲۱}

مکان، شخصیت‌ها و فضای عمومی اهل غرق تداعی‌کننده رمان ترس و لرز غلامحسین ساعدی است. همانند داستان ساعدی، اهل غرق وقایع‌نگاری مردم روستای کوچک ماهی‌گیری در خلیج فارس است که «جفره» نامیده می‌شود. روانی‌پور، بیش از صد صفحه از آغاز کتاب خود را به معرفی زندگی سنتی تنی چند از خانواده‌هایی که در روستای کوچک سکونت دارند اختصاص داده است. مردم جفره بدون هیچ‌گونه ارتباط و یا حتی آگاهی نسبت به جهان پیرامون خود، درگیر زندگی روزمره خود هستند. دریا، برای آنان، هم منبع بی‌پایانی از معاش است و هم مکانی رمزآلود که مردم روستا عقاید موهوم شخصی درباره آن دارند. به عنوان مثال، بوسالمه، حکمران قدرتمند دریاست که گاه‌به‌گاه عصبانی می‌شود و شخصی را از روستا بیرون می‌راند و آن‌ها به خوبی می‌دانند نباید کاری انجام دهند و یا چیزی بگویند که وی را عصبانی کند. دریا روستا را از جهان بیرون محافظت می‌کند و به روستاییان اجازه می‌دهد زندگی سنتی خویش را حفظ کنند. اما همین دریاست که اولین نشانه‌های تغییر قریب‌الوقوع را برای آنان می‌آورد. روزی، روستاییان سه جمعه از بطری‌های رنگارنگ مملو از مایعی پیدا می‌کنند که تا به حال نه آن را دیده‌اند و نه چشیده‌اند. بطری‌های پیدا شده در میان ساکنان طبق رسوم روستا توزیع می‌شود و آنان محتویات آن‌ها را می‌نوشند. آرامش و صلح برای مدت چند روز از روستا رخت بر می‌بندد. اما بطری‌ها تنها اولین نشانه تجاوز تهدیدکننده خارجیان به زندگی روستاییان است. بعد از مدتی، قایق کوچک سفید رنگی بر دریا ظاهر می‌شود و نزدیک روستا پهلو می‌گیرد. واکنش ذاتی روستاییان نسبت به قایق ترس آمیخته با کنجکاوی است و وقتی سه مرد قدبلند و بلوند با چشمان آبی از قایق بیرون می‌آیند، روستاییان در شگفت می‌مانند:

این مردان از کجای دنیای دریایی می‌توانند آمده باشند؟! بی‌تردید آن‌ها انسانند، آیا بوسالمه با اهل غرق بازی می‌کرد؟ آیا او به آن‌ها قدرت داده است تا در هیبت دیگری به زمین دست یابند و روستا را غرق کنند. یا آنان ساکنان دریا هستند که در هیبت انسان به روستا آمده‌اند؟^{۲۲}

در اولین دیدار، «مردان بلند، بلوند» به آنان بطری‌های «نوشابه جادویی» و همچنین مقداری میوه می‌دهند. پیر روستا که تأثیر مخرب محتویات بطری‌ها بر مردم را دیده است به نیت تازه‌واردان کاملاً مشکوک است و لذا بسیاری از روستاییان شیشه‌ها را می‌شکنند و تصمیم می‌گیرند هنگامی که مردان بلوند قد بلند برگشتند آنان را از روستا بیرون برانند. اما بعضی از روستاییان قبلاً طعم نوشیدنی‌ها را چشیده‌اند و مخفیانه هدیه‌ها را می‌پذیرند.

در دیدار بعدی، مزاحمان هدایای دیگری برای روستاییان می‌آورند، شامل برخی وسایل پلاستیکی رنگارنگی که برای روستاییان کاربردی نداشت و جعبه جادویی که از آن صداهایی بیرون می‌آمد و به زبان‌های عجیب حرف می‌زدند. برای مدتی، تا آن هنگام که بطری‌های (جعبه جادویی) تمام شد، روستاییان، ماهی‌گیری و دیگر امورات خود را از یاد بردند و به جعبه جادویی گوش دادند. تا اینکه سرانجام، مردان بلوند و قدبلند دیگر برگشتند. اما آن‌ها با دیدارها و هدایای خود تغییری پایدار در زندگی روستاییان بر جای گذاشته بودند. بعد از این بازدیدکنندگان اولیه دیگر مزاحمان نیز راه خود را برای ورود به این روستای قبلاً خاموش و فراموش شده پیدا کردند. یک روز فروشنده‌ای دوره‌گرد با موتورسیکلت به روستا می‌آید و با تحریک وی، روستاییان به نوبت از دیگر روستاها و شهرهایی که اکنون از وجود روستا خبردار شده‌اند بازدید می‌کنند. گروه‌های سیاسی نیز از وجود روستا باخبر شده‌اند و با چاپلوسی روستاییان را وادار می‌کنند در تظاهرات در شهر بزرگ به آن‌ها بپیوندند. دولت نیز جفره را کشف کرده است و با این کشف خود یک پایگاه ژاندارمری تأسیس می‌کند و سرانجام تصمیم می‌گیرد جاده‌ای به روستا بکشد.

چند سال بعد، نفت در جفره کشف می‌شود و به زودی آنجا خوابگاه (کارگران و کارمندان شرکت نفت) می‌شود. پیر روستا، «زائر» می‌بیند جهان در میان صداهایی که از رادیوی کوچک بر می‌خیزد گم می‌شود. رادیوی کوچکی که آن مردان از خارج آورده بودند.^{۲۶}

مردم با او درباره زنان بلوند چشم آبی و چاه‌های نفتی که به تازگی حفر شده‌اند سخن می‌گویند^{۲۷} زائر، که نماینده زندگی سنتی در جفره است در میان مردمان بلوند شهر، چاه‌های نفتی که در دور و نزدیک روستا دهان خویش را گشوده بودند و راه‌سازی که تجارت را به کار انداخته و جاده‌ای را به سرعت به سمت جفره می‌کشید، گم شده بود.^{۲۸}

اهل غرق، رمانی است که بر حسن سترگ نوستالوژی «آرامش زندگی سنتی» تأکید می‌کند. ورود صنعت‌گران غربی به روستا، بر آغاز دوران مدرن دلالت می‌کند. برای روستاییان و به همان نحو برای روانی پور، همه خارجیانی که (نظم) جفره را بر هم می‌زنند و سرانجام آن را نابود می‌سازند، خواه مردان قد بلند و مو بلوند باچشمان آبی و خواه دولت ایران، یکی هستند. غرب، زندگی صنعتی مدرن را به درون روستا آورد و حکومت نیز با برنامه‌های مدرنیزاسیون این امر را انجام می‌دهد.

در بخش‌های پایانی کتاب، روانی پور قدرشناسی خود را از انقلاب به جا می‌آورد که سرانجام سلطه مستبدانه نیروهای حکومتی و ژاندارم‌ها را در زندگی روستاییان از بین می‌برد. روستاییانی که اخیراً مجبور گشته‌اند با جهان سیاسی و اجتماعی بیرون از روستای خود حشر و نشر داشته باشند. اما حتی انقلاب نیز نمی‌تواند مانع از خرابی کامل آن جفره‌ای شود که در آغاز داستان توصیف شد. چنان‌که در پایان داستان آخرین ساکن روستا درها و پنجره‌ها را بست و به امید آنکه روزی به جفره برگردد، خانه کوچکی در شهر خرید و به آنجا مهاجرت کرد.^{۲۹}

نزاع میان سنت و مدرنیته، نزاع میان خود و دیگری است. برای بسیاری از ایرانیان، «خود» بر حسب سنت، اما در همان حال در ضدیت با دیگری تعریف می‌شود. ایرانیان خصوصاً در قرن اخیر به مدرنیته به عنوان تولید غرب و یا مانیفست فرهنگ غربی که زندگی سنتی ایرانیان و بنابراین، هویت فرهنگی ایرانیان و «خود» مشترک ایرانیان را تهدید می‌کند نگریسته‌اند. در جریان انقلاب اسلامی در ایران نشانه‌های واکنش در مقابل این تهدید به سهولت در دیدگاه‌های ضد غربی و شعارهای و تظاهراتی که خیزشی ناگهانی را موجب شد ظاهر شده بود. به نظر می‌رسد، سرزنش غرب به واسطه تحمیل رژیم دیکتاتوری پهلوی‌ها بر کشور و برای همه مشکلات و آسیب‌های اجتماعی واکنشی اجتناب‌ناپذیر در میانه آشوب‌ها و سرگشتگی‌هایی بود که با هر انقلابی عجین است.

واکنش اولیه بسیاری از نویسندگان ایرانی در چنین فضایی و با توجه به غلبه احساسات، کاملاً ساده‌انگارانه بود. با وجود این، برخی از نویسندگان از همان روزهای اولیه انقلاب هوشیارانه بیش از دیگران علل مشکلات اجتماعی را بازتاب دادند و سعی کردند ریشه‌های این مشکلات را نه تنها در نیروهای خارجی و در رفتار غربیان یا «دیگری» غربی شده، بل که در خود

ایرانیان جست‌وجو کنند. هوشنگ گلشیری، نویسنده و منتقد معروف در مصاحبه‌ای که ماه‌های اولیه انقلاب انجام داد، از «شیطان داخلی» سخن گفت که ریشه در «معمای ایرانی» دارد، شیطانی که در درون خود هر فرد وجود دارد و تنها از طریق آن افراد می‌تواند نابود شود.^{۵۰}

چنین تفکراتی درباره «خود» و مبارزه برای پیدا کردن ریشه‌های معما در «خود ایرانی» و نه در «دیگری غربی» موضوع اصلی رمان اسماعیل فصیح با عنوان *ثریا در اغما* (۱۹۸۳) است. رمان فصیح داستانی متفاوت است. راوی، جلال آریان یک مهندس تحصیل کرده غرب، که از لحاظ تفکر و احساسات عمیقاً در سنت‌های ایرانی ریشه دارد، سفر خود را از میانه اغتشاش و آشوب جنگ‌های خیابانی تهران به پاریس آغاز می‌کند. جهانی که به ظاهر دست‌نخورده و ناآگاه است.^{۵۱}

من آمده‌ام اینجا و در میان یکی از بزرگ‌ترین تحول‌های سرنوشت خودم و ایل و تبارم هشتم.^{۵۲} آمده‌ام این گوشه، در این تاریکی، در این باران بد، لب این رودخانه مست، کنج این آشغال‌دونی و دارم عربی‌گریه می‌کنم، زبان فارسی به دردم نمی‌خورد و فرانسه هم بلد نیستم من در زانگارو هشتم و «سواحلی» حرف می‌زنم. من در مرکز طوفان واقعیم که البته هنوز زبانی برایش اختراع نشده و هیچ‌کس اهمیت نمی‌دهد! از روی نقشه جغرافیایی من دریا رسیم. در فرانسه. طبق تقدیم به ماخذ میلادی در اواخر قرن بیستم‌ام. اما من در زانگاروام^{۵۳} در صدر دوران چه کنم چه کنم و در زانگارو نقشه‌های جغرافی را روی شن‌های لب دریا می‌کشند رو به عقب نمره‌گذاری شده، در زانگارو پس از تغییر رژیم استادان دانشگاه راننده تاکسی‌اند. رانندگان تاکسی بلورسازند، بلورسازها ماسک‌بندند، ماسک‌بندها سرمهندس کارخانه‌اند، مهندسی کله‌پزند، کله‌پزها رؤسای آموزش عالی‌اند، رؤسای آموزش قالی‌بازند، قالی‌بازان دزدان، قالی‌بازان دزدان، حصیربازان، حصیربازها مبلغ مذهبی‌اند، مبلغین مذهبی راننده بلدوزورند، دندان‌سازها نوحه‌خوانند، نوحه‌خوان‌ها مأمور توزیع آناناسند، مأمورین توزیع آناناس صحافتند، صحافتان خلبان هلی‌کوپترند و خلبانان مرده‌شورند چون مرده‌شورها به کشور مجاور فرار کرده‌اند. بچه‌ها از گور متولد می‌شوند. نوزادان اول ریش و پشم دارند بعد کم‌کم ضد رشد می‌کنند و پا به مرحله سنین دیگر زندگانی می‌گذارند. جوانان پس از دوران شتاب‌گوگله می‌کنند و در آخر عمل برمی‌گردند به زهدان مادرشان که از فاضلاب‌های رودخانه تایمز سیراب می‌شود.^{۵۴}

تصویر غرب، صرفاً برخاسته از ذهن روشنفکران ایرانی که «زندگی در تبعید» در غرب را برگزیده‌اند نیست. کسانی که یک شخصیت فرانسوی در رمان از آن‌ها به عنوان کسانی که «انقلاب را در انداختند و سپس گریختند» سخن می‌گوید.^{۵۵} آن کسانی که از انقلاب فرار نکرده‌اند در شخصیت یک دانشجوی جوان ایرانی که در پاریس در دوره دکتری بیوشیمی درس می‌خواند متجلی می‌شود. دانشجویی که می‌خواهد از غربی که آن را خوار می‌شمارد و محکوم می‌کند تنها دانش و فناوری آن را فراگیرد. فصیح از طریق او، رویکرد ایران بعد از انقلاب اسلامی را ارائه می‌کند. رویکردی که سعی می‌کند آن چیزی را به دست آورد که یک قرن پیش تر یا حتی پیش از آن، بسیاری از نویسندگان سفرنامه‌ها از آن دفاع می‌کردند.^{۵۶}

معضل روشنفکران غربی شده‌ای که اسماعیل فصیح در کتاب ثریا در اغماء توضیح می‌دهد در حقیقت معضل تمام ملت است. معمایی که ایرانیان سعی کردند از همان اولین برخوردهای خود با غرب در قرون اخیر آن را حل کنند. تصور یا تصورات غرب و غربیان در ذهن ایرانیان آن‌طور که در اشکال داستانی بیان می‌شود، به طرق گوناگون در این سرگردانی و حیرت تأثیرگذار بوده است. این معما، در عین حال که معضل بسیار پیچیده‌ای است ساده هم است. ایرانیان پیشرفت غرب را تحسین کرده، بر آن رشک برده و وقتی که جامعه خود را با جامعه غربی مقایسه می‌کنند از یک احساس فرودستی رنج می‌برند. در همین حال، هر زمان که غرور خود را زیر پا گذاشته با غرب به گفت‌وگو بپردازند، از آن بیاموزند و یا با آن رقابت کنند، درمی‌یابند که در چنین معامله‌ای ارزش‌های سنتی و هویت خود را از دست می‌دهند.

فصیح در رمان خود، روشنفکران ایرانی در تبعید را با عنوان نسل از یاد رفته توصیف می‌کند. این توصیف همه ایرانیان امروزی است که شیوه زندگی سنتی خویش را از دست داده‌اند بدون آنکه قادر باشند آن چیزی که غرب به آنان عرضه می‌کند را جذب کنند یا جذب آن شوند.

محمود گلاب‌دره‌ای، در رمان خود با عنوان *دال* (۱۹۸۶) با ترسیم تجربه ایرانیانی که بعد از انقلاب اسلامی در غرب به صورت تبعید زندگی کرده‌اند این پدیده را توضیح می‌دهد.^{۵۷}

قهرمان رمان «دال» شخصی به نام «نبی» است، مترجم - مؤلفی که بعد از پنج سال زندگی در ایران که از بعد انقلاب از خانواده‌اش جدا افتاده، تصمیم می‌گیرد به زن و دو دخترش که اکنون در سوئد زندگی می‌کند بپیوندد. به نظر می‌رسد، همسر و دو دخترش که یکی در سن دبیرستانی و

دیگری در آستانه بیست سالگی است خود را به خوبی با زندگی در کشور جدید وفق داده‌اند [چنان‌که] همسرش شغلی پیدا کرده و بچه‌ها به مدرسه می‌روند. آنان همگی زبان جدید را آموخته و ظاهراً با محیط جدید خود کاملاً خو گرفته‌اند. اما تطبیق آنان با زندگی سوئدی و ارزش‌های آن همچنین به آن معنا است که آن‌چنان تغییر یافته‌اند که نبی احساس می‌کند هرگز آنان را به عنوان اعضاء خانواده خود به جا نمی‌آورد.

نبی، با بی‌میلی از جامعه‌ای گریخته که در جهتی مخالف با آنچه که او به عنوان آرمان‌های انقلابی خود انتظار داشته حرکت کرده است. اما فرار او به غرب وی را به جهانی آورده است که برای او بیش از جهانی که پشت سر نهاده، بیگانه و حتی غیرقابل تحمل است.

او در همان شب اول خود در سوئد نشانه قدرتمندی از «دیگر بودگی» این جهان را مشاهده می‌کند. نشسته با همسرش، شبیه دو غریب، در آپارتمان کوچکشان برنامه‌ای از تلویزیون را تماشا می‌کند که در آن چندین نفر در حال بحث و گفت‌وگو هستند. از آنجا که او زبان را نمی‌فهمد، زنش برای او توضیح می‌دهد:

«آن مرد تُرک و آنی که بغلش نشسته، زن سوئدی‌اش است. مرد دو تا بچه دارد، او یکی از بچه‌هایش را تنبیه کرده، دولت فهمیده و بچه را ازش گرفته، آن‌ها از بچه درباره این مسأله پرسیدند و او این اتهام را تصدیق کرد. بنابراین، آن‌ها بچه دوم را هم ازش گرفتند. [مرد] تُرک تهدید کرده که اگر بچه‌هایش را بهش برنگردانند، زنش، بچه‌ها و خودش را خواهد کشت. حالا دولت سوئد توی این معما گیر کرده که چکار باید بکنند. قانونی هست که اگر پدر یا مردی بچه‌اش را کتک بزند، دولت بچه را از آن‌ها خواهد گرفت، اما هیچ قانونی درباره عودت بچه‌ها وجود ندارد. حالا آن‌ها دور هم جمع شده‌اند و بحث می‌کنند که تا ماه بعد چکار باید کرد. آن‌ها می‌خواهند او را محکوم کنند و به او می‌گویند: شما ۱۵ سال در سوئد زندگی کرده‌اید و از همه قوانین سوئد آگاهی دارید و از آن‌ها استفاده می‌کنید. شما از بیمه حقوق بیکاری و همه مزایای کارخانه و دیگر چیزها استفاده می‌کنید. چگونه است که درباره این قانون خیر نداشتید و بچه خودتان را تنبیه کردید. مرد تُرک به تدریج ملایم و تسلیم می‌شود. در ابتدا، او تنها داد و فریاد می‌کرد، اما حالا به او نگاه کن، آرام نشسته بدون اینکه حتی کلمه‌ای بگوید.»^{۵۸}

نبی، که از کشورش به این دلیل گریخته که نخواسته صاحبان قدرت، قدرت خود را به او تحمیل کرده و بگویند بچه‌هایش چگونه لباس بپوشند و روابط او با خانواده‌اش چگونه باشد اکنون سیستم سوئدی به عنوان نوع دیگری از دیکتاتوری سر بر می‌آورد. (دولت) سوئد نه تنها به شهروندان خود، بل که حتی به پناهندگان شبیه نبی و خانواده‌اش، خدمات اجتماعی از قبیل تحصیل، تعلیم، شغل، مراقبت‌های پزشکی و خدمات رایگان ارائه می‌کند. به پناهندگانی از قبیل نبی حتی در زمانی که آن‌ها به کلاس‌های آموزش زبان می‌روند و با قوانین و رسوم محیط جدید خود آشنا می‌شوند هزینه زندگی پرداخت می‌شود. اما همان‌طور که نبی به تدریج می‌آموزد، این قیمتی است که برای همه آن (چه از او می‌گیرند) پرداخت می‌شود.

اتفاقات دیگر شبیه به زندگی مرد ترک رخ می‌دهد. یکی از دوستان ایرانی نبی به خاطر تنبیه زن خود بازداشت می‌شود. اما به جای آنکه به زندان بیفتد، به بیمارستان برده می‌شود، تا به واسطه ناهنجاری خود مورد مراقبت قرار گیرد. مدت زمانی بعد، نبی در راه بیمارستان و ضمن آوردن دوست خود به خانه، به یکی از دوستان دیگر خود برمی‌خورد. یک مهندس ایرانی که برای چندین سال در سوئد زندگی کرده و اکنون راننده اتوبوس است. ارزیابی راننده اتوبوس از سیستم اجتماعی سوئد تصویری «بزرگ کرده» از غرب به نمایش می‌گذارد. چیزی که نبی قادر نیست آن را هضم کند. راننده اتوبوس ایرانی درباره «بیمارستان و دوستی که به آنجا برده شده است» توضیح می‌دهد:

وقتی شخصی به آنجا افتاد، برای همیشه به آنجا افتاده، حتی اگر آن‌ها اجازه بدهند که بیرون بیاید، شبیه یک معناد دوباره به آنجا برخواهد گشت، مثل یک کفتر دست‌آموز. آقا نبی! این شیوه‌ای است که خودشان دارند و می‌خواهند ما را شبیه خودشان بکنند. اگر ما مبارزه کنیم و نخواهیم مثل آنان شویم به ضرب قرض و تنقیه آرامان می‌سازند. آن‌ها ساکتمان می‌سازند، واقعیت را بگویم، این تنها ما نیستیم، همه کسانی که از دیگر جاها به این جامعه می‌آیند بعد از چند مدتی باید مثل خودشان شوند.^{۵۹}

نبی، نیز همچون دوست خود، سرانجام با تقدیری مشابه روبه‌رو می‌شود. او بعد از ماه‌ها تلاش ناموفق برای تطبیق با زندگی سوئدی و امتناع از پذیرش ارزش‌ها و قوانین آنجا که آن را مغایر با

هویت خود و تهدیدی علیه آن می‌بیند و تلاش می‌کند تا هویت خود را حفظ کند، در میانه نزاعی خانوادگی با زنش، چند تا از وسایل آشپزخانه را می‌شکند. دختر بزرگ‌تر وی که نبی احساس می‌کند کاملاً در جامعه جدید مستحیل شده است و نگران از بین رفتن دارایی «فقرا»، مالیات‌های پرداختی سوئدها است، او را به پلیس معرفی می‌کند. نبی، سرانجام به بیمارستان برده می‌شود و تحت «مداوا» قرار می‌گیرد. مقاومت وی در برابر «عضو سر به راه جامعه شدن» وقتی که با تنقیه‌ای که دوست راننده‌اش از آن قبلاً سخن گفته بود، روبه‌رو می‌شود درهم می‌شکند «وقتی مایعات سرنگ در رگ‌های نبی جریان یافت، احساس فخر و غرور او ناله‌های او، ضجه‌ها، فریاد، اعتراض و خشم و همه از سرخ‌رگ‌ها، سیاه‌رگ‌ها و شریان‌های اصلی او رخت بر بستند.»^{۶۰}

گلاب‌دره‌ای، در این هنگام دکتر سوئدی نبی را انتخاب می‌کند تا تصویری را که قبلاً از جامعه سوئدی ارائه شده تأیید کند:

من گفتم، تو چرا می‌خواهی از پنجره فرار کنی، اگر می‌خواستی بروی، خوب باید می‌گفتی، ما می‌توانستیم تو را به حال خوردت واگذاریم. ما از تو نخواستیم که اینجا بیایی؛ تو با پای خودت به اینجا آمدی و حالا که اینجا هستی، چرا می‌خواهی اینجا را ترک کنی؟ اگر بخواهی می‌توانی بروی، اما اگر می‌خواهی بمانی، نمی‌توانی همان نبی باشی که بودی. این چیزی نیست که من می‌خواهم. این چیزی نیست که علم پزشکی و بورد پزشکی سوئد می‌خواهد. این چیزی است که خودت می‌خواهی. این مهم نیست که قبلاً کی بودی و آنجا چه بودی و چه هستی این‌ها زیاد برای ما مهم نیست. تو باید آن نبی که بودی را رها کنی همان‌طور که همان مکانی را که آنجا بودی رها کردی و به اینجا آمدی مگر آنجایی که بودی را رها نکردی؟ اگر می‌خواهی اینجا بمانی باید نبی ما شوی. باید مثل ما شوی.^{۶۱}

تصویر «بزرگ‌کرده‌ای» که گلاب‌دره‌ای از سوئد ترسیم می‌کند، غرب را نیز در کل دربر می‌گیرد. غرب به مثابه ماشینی عظیم‌الجثه ظاهر می‌شود. یک غول بزرگ و قدرتمند که می‌خواهد جهان را در تصور خودش خلق یا بهتر بگوییم بازتولید کند. نویسندگان ایرانی سال‌های بعد از انقلاب، در مواجهه خود با غول‌پیکر غربی، بر ترس از خرد شدن سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تأکید

ورزیده‌اند. شاید تصویر انتقادی آنان از غرب، تلاش‌های نومیدانه آنان را به نیابت از نیعی از هموطنان آن‌ها و همچنین خود آنان در مواجهه با این دشمن رامنشدنی در معرض نمایش می‌گذارد. اما این تصویر تلاشی برای فهم دشمن نیز هست. تلاشی برای درک ماهیت و خصوصیات غرب. اظهارات احسان نراقی درباره غرب قبل از انقلاب اسلامی که در ابتدای این فصل مورد بحث قرار گرفت، در زمره چنین تلاش‌هایی از چشم‌انداز فرهنگی - اجتماعی است. در رمان‌هایی از قبیل رازهای سرزمین من و برای انقلاب من گریه کن، نویسندگان ایرانی تصویری بسیار منفی از غرب و غربی‌ها ترسیم می‌کنند. اما در عین حال، در ارائه تصویر تاریک خود این نویسندگان، سعی می‌کنند تا «نره‌غول» سیاسی غرب را تشریح و فهم کنند. ساده‌انگاری و حتی ظاهرینی تصویر سیاه و سفید شعارهای انقلابی ضد غربی نیز چنین تلاشی را منعکس می‌سازد. نگاه نوستالژیک روانی پوربه زندگی سنتی در حال مرگ و کنکاش فصیح درباره جایگاه هویت ایرانی و داستان گلاب‌دره‌ای درباره مردی که برای حفظ فردیت خود مبارزه می‌کند، همگی انعکاسی از واکنش‌های این نویسندگان ایرانی در برخورد غیر قابل اجتناب خود با «جهان بزرگ‌کرده امروزه و در مواجهه‌اشان با غرب است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

۱. اگر چه به بحث ما در اینجا راجع به تصورات نویسندگان مدرن ایرانی مربوط نمی‌شود اما باید توجه کرد سنت شیعه دوازده امامی حداقل از قرن شانزدهم میلادی کافران - از آن جمله مسیحیان و بنابراین، غربی‌ها - را از لحاظ شعائر مذهبی نجس و بنابراین غیرقابل لمس می‌دانست. برای بیان تاریخی تصورات ایرانیان مسلمان بنگرید به:

- Roger Savory «*Muslims Perceptions of the West: Iran*» in *As others See Us: Mutual Perceptions' East and West* (ed) Bernard Lewis, Edmund Leites, and Margaret Case, in *Comparative Civilization Review* 13 (Fall 1985) and 14 (Spring 1986): 73-89.

۲. دربارهٔ سانسور بنگرید به:

- باقر مؤمنی، «سانسور و عوارض ناشی از آن» در مجموعه «ده‌شب» ناصر مؤذن (تهران، امیرکبیر،

۲۵۲۷) صص ۲۶۵-۲۵۳ و

M. R. Ghanoon Parvar «*Literary Ambiguity*» in *Prophets of Doom: Literature as a Socio - Political Phenomenon in Modern Iran* (Lanham, Md: University Press of America, 1984) pp. 149-177.

- Ahmad Karimi-Hakkak «*Protest and Perish: A History of the Writers Association of Iran*» *Iranian Studies* 18 (Spring - Autumn 1983) pp. 189-229.

۳. احسان تراقی «*غربیت غرب*» چاپ چهارم (تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۷).

۴. از صریح‌الهیجه‌ترین ایرانیانی که از برابری جستن با غرب دفاع کرده‌اند می‌توان به میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله - یکی از دولتمردان با نفوذ دورهٔ قاجاریه و حسن تقی‌زاده یکی از چهره‌های برجسته انقلاب

مشروطیت می‌توان نام برد. جی براون در کتاب خود با عنوان *تاریخچه‌ای از فارس*، جلد چهارم، ص ۲۸۶ از تقی‌زاده به عنوان کسی که خواهان غربی شدن ایرانیان از نوک پا تا فرق سر بود، نام برده است. اگر چه بعدها او عقاید خود را ملایم ساخت و به هیچ‌وجه از پذیرش کورکورانه همه دستاوردهای غرب حمایت نکرد.

۵. تراقی این نکات را در پیشگفتار کتاب خود به طور خلاصه آورده است. صص ۸-۱.

۶. احمد کسروی، «آیین» (تهران، بی‌نا، ۱۳۱۱)، صص ۷-۳.

۷. برای بررسی کلی عقاید کسروی درباره غرب بنگرید به:

م الف جزایری «کسروی و برخورد غرب با شرق» *ایران‌نامه*، شماره ۳، تابستان ۱۳۶۹، صص ۲۱-۳۹۱.

تنها کتاب‌های کسروی که به انگلیسی ترجمه شده‌اند دو کتاب «درباره اسلام» و «شیثیسم» ترجمه محمدرضا قانون‌پرور هستند. بر کتاب اخیر م الف جزایری مقدمه‌ای با عنوان «کسروی متفکر بت‌شکن قرن بیستم» صص ۵۳-۱ نگاشته است.

۸. این کتاب‌ها عبارت بودند از:

- Reza Baraheni «*God's Shadow: Prison Poems*», with David St John and Michael Henderson, and «*The Crowned Cannibals: writing on Repression in Iran*».

۹. رضا براهنی، «آواز کشتگان» (تهران، نشر نو، ۱۳۶۲).

۱۰. براهنی، *رازهای سرزمین من*، جلد اول و دوم (تهران، نشر مغان، ۱۳۶۶).

۱۱. همان، جلد اول، ص ۱۶.

۱۲. همان.

۱۳. همان، ص ۱۷.

۱۴. همان، صص ۱۸-۱۷.

۱۵. همان، صص ۲۶-۲۵.

۱۶. همان، ص ۲۶.

۱۷. همان.

۱۸. همان، صص ۲۹-۲۸.

۱۹. همان، ص ۲۴.

۲۰. همان، ص ۶۲.

۲۱. همان.

۲۲. همان، ص ۶۵.

۲۳. همان، صص ۶۸-۶۹.

۲۴. همان، ص ۸۱.

۲۵. همان، صص ۹۴-۹۵.

۲۶. همان، ص ۹۵.

۲۷. همان، ص ۲۱۳.

28. Manouchehr Parvin, «Cry for My Revolution, Iran» Costa Mesa Calif: Mazda Publishers, 1987.

29. Ibid. p: 385.

۳۰. خسرو نسیمی، رقص رنج، (تهران، انتشارات کمانگیره، ۱۳۵۹).

۳۱. همان، ص ۴.

۳۲. همان، ص ۵.

۳۳. همان، ص ۳۱۵.

۳۴. فرامرز طالبی، «برگ‌هایی از فصل خون» (تهران، نشر تندر، ۱۳۵۹) ص ۱۵.

۳۵. همان، ص ۳۱.

۳۶. همان، ص ۱۷.

۳۷. علی کمالی «انقلاب» (تهران، مؤسسه مسعود، ۱۳۵۸).

۳۸. مهشید امریشاهی «در خضر» (لندن، Cushing-Malloy, ۱۳۶۶).

۳۹. امریشاهی در انگلیس تحصیل کرده و از اوایل دهه ۱۹۸۰ در اروپا زندگی کرده است.

۴۰. امریشاهی، پیشین، ص ۴۰.

۴۱. همان، ص ۴۵.

۴۲. همان، ص ۱۸۲.

۲۳. منیرو روانی پور، «اهل غرق» (تهران، خانه آفتاب، ۱۳۶۸).

۲۴. برخی از متقدان استدلال کرده‌اند که منیرو روانی پور در کتاب اهل غرق تحت تأثیر نویسندگان آمریکای لاتین به خصوص گابریل گارسیا مارکز بوده است. با این وجود، می‌توان استدلال کرد اهل غرق نتیجه رشد طبیعی داستان‌نویسی در ایران است که شاید از چندین نویسنده ایرانی در دو یا سه دهه قبل متأثر بوده است. افزون بر این، روانی پور در این اثر تا حد زیادی قوه ابتکار خویش را به نمایش می‌گذارد که رمان وی را نه تنها به عنوان داستانی با موضوعات جدید، بل که بر حسب سبک ارائه بی‌نظیر می‌سازد. نگاه کنید به:

م. ر. قانون پرور «دمی با اهل غرق» ایران‌شناسی، تابستان ۱۳۷۱.

۴۵. روانی پور، همان، ص ۱۲۸-۱۲۷.

۴۶. همان، ص ۳۳۴.

۴۷. همان، ص ۳۳۵.

۴۸. همان، برای بحث درباره رمان «اهل غرق» به عنوان داستانی با سبک رئالیسم جادویی و شاخه‌های سیاسی آن بنگرید به:

- Nasrin Rahimieh «Submersed in Dialect Magical Realism in Ahle Garq» Paper Presented at the 1991, Annual Meeting of the Middle East Studies Association of North America in Washington D.C. (Forthcoming in Iranian Studies).

۲۹. روانی پور، همان، ص ۳۹۷.

۵۰. گفتگو با هوشنگ گلشیری، آیندگان، ۱۵ مرداد ۱۳۵۸، صص ۱۰ و ۶. همچنین بنگرید به:

M, R, Ghanoonparvar, «Hushang Golshiri and Post-Pahlavi Concerns of the Iranian writer of Fiction» Iranian Studies 18 (Spring, Autumn 1985): 349-373.

۵۱. اسماعیل فصیح، ثریا در اغما چاپ سوم، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۲).

۵۲. پیشین ص ۲۶۰. فصیح خود دستی در ترجمه انگلیسی داشته است و بنابراین، خطای هجایی Zangaro به جای Zangaroo بر وزن Kangaroo ممکن است عمدی و اشاره‌ای به عبارت مشهور (Kangaroo court) (دادگاه پوشالی) در انگلیسی بوده باشد. ایرانی که وی در اینجا توصیف می‌کند می‌تواند به خوبی تصویری توسعه‌یافته از همین موضوع باشد.

۵۳. فصیح، پیشین، ص ۱۸۸. برای جزئیات بیش‌تر درباره نقد و بررسی این رمان بنگرید به:

- Faridoun Farokh and M.R Ghanoonparvar «Portaits in Exile in the Fiction of Esmail Fassih and Goli Taraghi» in Asghar Fathi (ed) *Iranian Refugees and Exiles Since Khomeini* Ed, Asghar Fathi. Costa Mesa, Calif: Mazda Publishers, 1991, pp: 281-293.

۵۴. این سفرنامه‌ها در فصل دوم همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۵۵. محمود گلاب‌دره‌ای، *دال*، چاپ دوم (تهران، کتیبه، ۱۳۶۶).

۵۶. همان، ص ۱۴.

۵۷. همان، ص ۱۰۳.

۵۸. همان، ص ۳۱۷.



مشروعیت‌گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 چترتال جامع علوم انسانی